

هدف کلی درس

تشخیص جایگاه دانش فلسفه در میان دانشها و تمایز آن از سایر علوم
اهداف مهارتی و جزئی — تواناییهای مورد انتظار
توانایی تشخیص سؤالات فلسفی از غیر آن
اهمیت دادن به این قبیل سؤالات و توجه به جایگاه آنها در تفکر
بیان فرایند و چگونگی شکلگیری تفکر فلسفی
توانایی تفکیک میان تفکر فلسفی و دانش فلسفه
توانایی توضیح تفاوت‌های دانش فلسفه با سایر علوم
ارزیابی از خود و میزان اهمیتی که به مسائل فلسفی میدهد



طراح: مجتبی محمودی

دبیر فلسفه و منطق استان خوزستان، شهرستان ایذه
سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۳۹۹

چیستی فلسفه

قبل از اینکه از چیستی فلسفه با شما سخن بگوییم، خوب است دربارهٔ چند مورد از مسئله‌هایی که همواره در پیرامون ما مطرح است و خود شما نیز بسیاری از اوقات به آنها توجه کرده‌اید، گفت‌وگو کنیم و توانایی خود را در این قبیل گفت‌وگوها بیازماییم.

۱ از هر کسی بپرسید که چقدر به حفظ زمین اهمیت می‌دهی، می‌گوید: حفظ زمین اهمیت ویژه دارد. با این وجود دانشمندان می‌گویند تنها موجودی که زمین را تهدید می‌کند، نوع بشر است؛ آنان می‌گویند بشر از طریق ایجاد جامعه‌های صنعتی مصیبت‌های بزرگی برای محیط‌زیست پدید آورده است و در همین صد سال اخیر نسل میلیون‌ها گیاه و حیوان منقرض شده و دیگر خبری از آنها نیست.

آیا اصولاً نوع بشر در تخریب زمین مقصر است؟
مگر انسان چه خصوصیتی دارد که چنین می‌کند؟
نظر شما در این باره چیست؟

۲ از هر کسی دربارهٔ عدالت بپرسید، خواهد گفت مهم‌ترین عامل دوام و بقای جامعه عدالت است. در عین حال همهٔ جوامع در طول تاریخ از بی‌عدالتی در رنج بوده و بسیاری از مردم برای رسیدن به عدالت فداکاری کرده‌اند اما به آن نرسیده‌اند. اندیشمندان در پی آن بوده‌اند که بدانند چرا این تناقض در گفتار و عمل افراد وجود دارد. در این باره نظر‌هایی هم داده‌اند.

اما واقعاً ریشهٔ این تناقض در کجاست؟
آیا انسان‌ها با آن چیزی که دوست دارند، دشمنی می‌ورزند و از آن فرار می‌کنند؟
آیا شما می‌توانید به این سؤال‌ها پاسخ قانع‌کننده بدهید؟

۲ برخی می‌گویند نظریه‌های علمی پیوسته تغییر می‌کنند؛ برای مثال زمانی دانشمندان عقیده داشتند که هر جسمی یک حقیقت توپُر و متصلی است که اشیای ریز هم نمی‌توانند از آن عبور کنند. در قرن بیستم گفتند اجسام از اتم‌های بسیار کوچکی تشکیل شده که با چشم قابل دیدن نیست. آن اتم‌ها هم از دو هسته و الکترون تشکیل شده و الکترون به دور هسته می‌گردد، چیزی شبیه به منظومه شمسی. پس فاصله زیادی میان الکترون و هسته هست و در این فاصله چیزی نیست. پس اجسام، اشیای متصل و توپُر نیستند. بعدها معلوم شد که علاوه بر ماده، انرژی هم وجود دارد و ماده و انرژی، با هم عالم طبیعت را می‌سازند. اینان می‌گویند ممکن است دانشمندان در آینده به هر چیز دیگری معتقد شوند؛ علم یک قرن بعد ممکن است زمین را مسطح و خورشید را دور زمین قرار دهد!

راستی، آیا جریان علم مبتنی بر احتمالات پیش می‌رود؟
پس حقیقت چگونه به دست می‌آید؟
نظر شما در این باره چیست؟ آیا خودتان هم قبلاً در این مسائل اندیشیده‌اید؟
این قبیل سؤال‌ها در کدام علم باید بررسی شوند؟

انسان در زندگی روزانه خویش، معمولاً با مسئله‌هایی روبه‌رو می‌شود و به حل آنها می‌پردازد، از قبیل اینکه: امروز چه لباسی بپوشم، کدام کار را اول انجام دهم، چه غذایی بخورم و درباره کارم با چه کسی مشورت کنم.

اما در میان انبوه افکار و اندیشه‌های روزانه، گاه و بی‌گاه سؤال‌های خاصی خودنمایی می‌کنند که می‌توانند ساعاتی طولانی ما را به خود مشغول سازند و به تفکر وادار نمایند، از قبیل اینکه: مقصود ما از آزادی چیست؟ از برابری چه منظوری داریم؟ آیا اصولاً می‌توان آزادی را با برابری جمع کرد؟ اگر هر کس آزاد باشد هر طور که می‌خواهد زندگی کند، آیا نتیجه این نخواهد شد که آدم‌ها در وضعیت نابرابر قرار گیرند؟ چرا درد و رنج هست؟ خوشبختی و سعادت در گرو چیست؟ آیا می‌توان به آن رسید؟ سرانجام ما انسان‌ها چه می‌شود؟ آغاز و انجام جهان چگونه است؟ عشق و دوستی چگونه است؟ آیا اینها امور واقعی و مقدس‌اند؟ یا امور خیالی و ذهنی؟ اصولاً انسان و حقیقت انسانی چیست؟ آیا اختیار دارد یا مجبور است؟ چه هدفی را باید در دنیا دنبال کرد؟



۱ آیا میان این قبیل سؤال‌ها و سؤال‌های مربوط به زندگی روزمره، تفاوتی می‌بینید؟
می‌توانید آن تفاوت را ذکر کنید؟

۲ به نظر شما از میان سؤال‌هایی که مطرح شد، کدام یک مهم‌تر است؟ (تا سه مورد را انتخاب کنید).

۳ آیا سؤال‌های مهم‌تر و اساسی‌تری نیز به نظر شما می‌رسد که قابل طرح باشد؟ چند مورد را ذکر کنید.

1- هر سوالی که برای ما پیش می‌آید، گویای چه چیزی است؟

2- تفکر چیست؟

انسان و تفکر

یکی از ویژگی‌های انسان پرسشگری است. کودکان در همان سنین ابتدایی از حوادث پیرامون خود سؤال می‌کنند و کنجکاوی خود را با گفتن کلمه «چرا» به پدر و مادر خود نشان می‌دهند. (هر سوالی که برای ما پیش می‌آید، گویای آن است که چیزی را نمی‌دانیم و به دنبال دانستن آن هستیم. همین که از خود می‌پرسیم «امروز به کجا باید بروم به کتابخانه یا به ورزشگاه و یا...؟» بدین معناست که هنوز نمی‌دانیم کدام را باید انتخاب کنیم و به دنبال دانستن آن هستیم.)¹

۲ (تفکر، واسطه رسیدن انسان از مجهولات به معلومات و از پرسش‌ها به پاسخ‌هاست.) با قدرت تفکری که خداوند در وجود ما قرار داده، پاسخ سؤال‌ها را می‌یابیم و امور روزانه خود را سامان می‌دهیم. لذا می‌توان گفت که بدون تفکر کاری از انسان ساخته نیست. مراحل اندیشه‌ورزی و تفکر در انسان به صورت زیر است:

مهم



3- مراحل اندیشه‌ورزی و تفکر در انسان را به ترتیب نام ببرید؟

1- دو مرتبه از تفکر را نام ببرید؟ تفکر غیر فلسفی - تفکر فلسفی

2- منظور از تفکر غیر فلسفی و تفکر فلسفی چیست؟

2 دو مرتبه از تفکر

(تازمانی که انسان با همان سؤال‌های معمولی و روزانه روبه‌روست و به دنبال پاسخ آنهاست، در مرحلهٔ اول تفکر قرار دارد که می‌توان آن را «تفکر غیرفلسفی» نامید. اما اگر انسانی از این مرحلهٔ تفکر عبور کرد و با جدیت و پیوسته به سؤال‌های دستهٔ دوم پرداخت، وارد مرتبه دوم تفکر شده که می‌توان آن را «تفکر فلسفی» نامید.)^۱ این انسان، ممکن است یک کارگر یا فیزیک‌دان یا پزشک یا دانشجو و دانش‌آموز باشد، اما همین که وارد این وادی شد و چنین پرسش‌هایی را جدی گرفته و به دنبال یافتن پاسخ برآمده، در حال تمرین «تفکر فلسفی» است. مراحل تفکر فلسفی نیز به صورت زیر است:



4 (ملاصدرا، فیلسوف بزرگ اسلامی^۲ مشغول بودن به امور عادی زندگی و تفکر در آنها را «فطرت اول» و ورود به آن پرسش‌های اساسی و تفکر در آنها را «فطرت ثانی»^۳، یعنی فطرت دوم می‌نامد.)^۴ (وی مانند در فطرت اول را شایستهٔ انسان نمی‌داند و از انسان‌ها می‌خواهد که^۵ بکشند از فطرت اول عبور کنند و به فطرت ثانی که مرحله‌ای برتر و عالی‌تر است، برسند.)

خودارزیابی *

ملاصدرا، فیلسوف بزرگ قرن دهم و یازدهم هجری، می‌گوید مردم بر دو دسته‌اند: «واقف» (ایستاده) و «سائر» (رونده). «واقف» کسی است که به همین دانش ظاهری دل خوش کرده و متوقف شده و دروازهٔ جهان بزرگ و برتر به رویش گشوده نشده است. او فقط از شنیده‌ها بهره می‌برد و کارش تقلید از دیگران است. اما «سائر» اهل حرکت و پویایی است و به شنیده‌ها بسنده نمی‌کند. او در تلاش است که از تنگنای ظواهر و محسوسات عبور کند و به جهان وسیع معقولات راه یابد. او همواره در تکاپوست.^۴



۱. دربارهٔ کلمهٔ «فلسفه» و دلیل این نام‌گذاری، در همین درس توضیح خواهیم داد.

۲. در درس‌های آینده دربارهٔ این فیلسوف بیشتر سخن خواهیم گفت.

۳. مبدأ و معاد، ملاصدرا، ترجمهٔ حسینی اردکانی، ۱۳۶۲، ص ۵.

۴. شرح اصول کافی، ملاصدرا، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۵۶۷.

4- فطرت اول و فطرت ثانی را از نظر ملاصدرا تعریف کنید؟
5- ملاصدرا، مانند در کدام فطرت را شایستهٔ انسان نمی‌داند؟



اقبال، فیلسوف و شاعر پارسی گوی معاصر پاکستان^۱،
می گوید:

ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم
هیچ نه معلوم شد، آه، که من کیستم
موج ز خود رفته ای تیز خرامید و گفت
هستم اگر می روم، گر نروم نیستم

در این دو بیان فیلسوفانه و شاعرانه تأمل کنید و
بگویید:

۱ چه شباهت هایی میان این دو بیان وجود دارد؟

۲ روحیه خود را نزدیک به کدام یک می یابید؟ «واقف»؟ «سائر»؟ «ساحل افتاده»؟ «موج
ز خود رفته»؟

1- چه عاملی موجب ظهور دانش فلسفه شد؟

➤ دانش فلسفه

با دقت در سؤال های دسته دوم درمی یابیم که این قبیل سؤال ها مربوط به موضوعات اساسی
و بنیادی است که بدون در دست داشتن پاسخ درست و قانع کننده برای آنها، تصمیم گیری های
انسان به نتیجه و سرانجام روشنی نخواهد انجامید.

1 (تلاش های بشر برای پاسخ قانونمند موجب ظهور دانشی به نام «فلسفه» شده است) به عبارت
دیگر: دانش فلسفه عهده دار بررسی قانونمند این قبیل سؤال هاست. از همان آغازین روزهای
حیات فکری انسان، افرادی اهمیت این قبیل پرسش ها را دریافته و با دقت و تأمل فراوان، برای
دستیابی به پاسخ صحیح تلاش کردند.

۱. محمد اقبال لاهوری در سال ۱۲۸۹ هجری قمری متولد شد. علوم مقدماتی را تا پایه فوق لیسانس در سیالکوٹ و لاهور گذراند. سپس برای
ادامه تحصیل به انگلستان و آلمان رفت. او هم با معارف اسلامی و هم دانش فلسفی مغرب زمین آشنا شد. اقبال از پیشروان نهضت بیدارگری
در هندوستان و جهان اسلام است. عمق اندیشه های او بسیار و تلاشش برای احیای تفکر دینی ستودنی است. آثار او در مجموعه هایی به نام
«پیام مشرق»، «زبور عجم»، «اسرار و رموز»، «جاویدنامه» و «احیای تفکر دینی» مکرر چاپ شده است. دیوان شعر او شهرت جهانی دارد.

- 1- لفظ فلسفه چه ریشه ای دارد و عربی شده کدام کلمه است؟
- 2- فیلسوفیا مرکب از چند کلمه است و هر کدام چه معنایی دارند؟
- 3- چه کسی لفظ فلسفه را بر سر زبان ها انداخت و عمومی کرد؟ فیلسوف بزرگ یونان، سقراط
- 4- چه کسانی خود را سوفیست می خواندند و این لفظ به چه معناست؟

➤ واژه فلسفه

1 (لفظ فلسفه ریشه یونانی دارد. این لفظ عربی شده کلمه «فیلسوفیا»¹ است.)² (فیلسوفیا مرکب از دو کلمه «فیلو» به معنی دوستداری و «سوفیا» به معنی دانایی است. پس کلمه فیلسوفیا به معنی «دوستداری دانایی» است)³ بنابراین، واژه فلسفه در آن زمان ها اختصاص به این دانش خاص نداشت و همه دانش ها را شامل می شد. کسی که این واژه را بر سر زبان ها انداخت و عمومی کرد، فیلسوف بزرگ یونان، «سقراط» بود.⁴ این در حالی است که دانشمندان زمان سقراط و قبل از او خود را «سوفیست»⁵ یعنی دانشمند می خواندند.)⁴ ممکن است پرسید چرا سقراط نیز خود را «سوفیست» نخواند و از لفظ فیلسوف که به معنی دوستدار دانش است استفاده کرد؟

5

در توضیح علت این نام گذاری می گوئیم: (دغدغه برخی از سوفیست ها، که بیشتر به تعلیم سخنوری و وکالت اشتغال داشتند، بیان واقع و دفاع از حقیقت نبود؛ این گروه پیروزی بر رقیب را مهم ترین هدف می دانستند) و از این رو (در استدلال های خود بیشتر از مغالطه کمک می گرفتند که به ظاهر درست به نظر می رسید، اما در واقع غلط بود)⁶ (این رویه به تدریج سبب شد که این گروه از دانشمندان برای حقیقت و واقعیت ارزش و اعتباری قائل نباشند و بگویند هر کس هر چه خودش می فهمد همان حقیقت و واقعیت است.)⁷ بعدها کلمه سوفیست (دانشمند) مفهوم اصلی خود را از دست داد و مفهوم مغالطه کار به خود گرفت و کلمه «سفسطه» هم که در زبان عربی از لفظ «سوفیست» گرفته شد، معنای مغالطه کاری پیدا کرد.⁸

9 (سقراط به سبب تواضع و فروتنی در برابر دانایی و علم و شاید به خاطر هم ردیف نشدن با سوفیست ها، مایل نبود او را «سوفیست» یا دانشمند بخوانند و از این رو خود را فیلسوفوس (فیلسوف)، یعنی دوستدار دانش نامید)⁹ رفته رفته کلمه فیلسوف به مفهوم دانشمند ارتقا پیدا کرد و کلمه فلسفه نیز مترادف با دانش شد.

- 5- سوفیست ها به چه چیزی اشتغال داشتند و مهم ترین هدف آنها چه بود؟
- 6- سوفیست ها در استدلال های خود از چه چیزی کمک می گرفتند؟
- 7- به کار گیری مغالطه در استدلال های سوفیست ها سبب چه چیزی شد؟
- 8- کلمه های سوفیست و سفسطه بعدها چه معنایی پیدا کردند؟

۱. Philosophia

۲. شاید اولین بار فیثاغورس که در حدود ۵۸۲ تا ۵۰۰ قبل از میلاد می زیست، این لفظ را به کار برده باشد. اما از زمان سقراط این لفظ بیشتر مورد استفاده قرار گرفت.

۳. Sophist

9- چرا سقراط خود را سوفیست نخواند؟ او خود را چه نامید؟

با گذشت زمان و پیشرفت دانش‌های مختلف، بر هر یک از شاخه‌های دانش نام ویژه‌ای گذاشته شد و به تدریج کلمه فلسفه فقط برای همین دانش خاص به کار رفت.^۱

1) فلسفه به معنای دوستداری دانایی ← فلسفه به معنای مطلق دانش ← فلسفه به معنای دانش خاص

ویژگی‌های فلسفه

اکنون ببینیم دانش فلسفه چه تفاوتی با سایر دانش‌ها دارد؟ مرز و حدود این دانش کجاست؟ کدام گفت‌وگو را گفت‌وگویی فلسفی می‌نامند؟ و بالاخره مسائل فلسفی کدام‌اند و چگونه از مسائل دیگر علوم جدا می‌شوند؟

سوال

برای پاسخ به سؤال‌های بالا، می‌گوییم که اساساً هر دانشی از دو جهت از سایر دانش‌ها

تمایز و جدا می‌شود: آنها را بنویسید؟

۱} از جهت موضوعی که آن دانش درباره آن بحث می‌کند.

۲} از جهت روشی که در آن دانش مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۱. توضیح بیشتر اینکه ارسطو، فیلسوف بزرگ یونان که مانند سقراط از کلمه «فلسفه» به معنی دانش استفاده می‌کرد، فلسفه، یعنی همان دانش را به سه شاخه تقسیم کرد: فلسفه نظری، فلسفه عملی و فلسفه شعری. وی سپس فلسفه نظری را سه شاخه کرد به نام‌های: فلسفه سفلی که شامل طبیعیات، یعنی فیزیک و شیمی و مانند آنها می‌شد؛ فلسفه وسطی که ریاضیات را در برمی‌گرفت و فلسفه اولی که شامل همین دانش خاصی می‌شود که ما می‌خواهیم درباره آن صحبت کنیم.



بنابراین، فلسفه اولی آن بخشی از دانش بود که امروزه فلسفه نامیده می‌شود. شاگردان ارسطو نام دیگری نیز به فلسفه اولی دادند. آنها در هنگام تنظیم آثار ارسطو (که شامل همه علوم می‌شد) مقالات و نوشته‌های فلسفی ارسطو را بعد از بخش طبیعیات (فیزیک) قرار دادند. به همین جهت این بخش به «مابعدالطبیعه» (متافیزیک = metaphysics) مشهور شد. امروزه دیگر کلمه «فلسفه» به معنی عام دانش به کار نمی‌رود، بلکه معمولاً برای همین دانش خاص که «مابعدالطبیعه» یا «فلسفه اولی» باشد، استفاده می‌شود.

۱. موضوع فلسفه، بنیادی ترین موضوعات

بیشتر بدانیم

۱ در علم شیمی می آموزیم که کاغذ تورنسل همواره در مجاورت باز به رنگ آبی و در مجاورت اسیدها به رنگ قرمز درمی آید. همچنین می دانیم که فلز در اثر حرارت منبسط می شود. در پزشکی و زیست شناسی هم آموخته ایم که نمک باعث افزایش فشار خون می شود.

حال اگر کسی پرسد که آیا طبیعت همواره و در همه جا این گونه عمل خواهد کرد؟ آیا حواس و دستگاه های آزمایشی ما می توانند شناخت درستی از طبیعت به ما بدهند؟ پاسخ به این قبیل پرسش ها مربوط به شیمی یا فیزیک یا زیست شناسی نیست. این قبیل پرسش ها در فلسفه مورد بحث و بررسی قرار می گیرند.

۲ به یک مثال برای نشان دادن تفاوت فلسفه با سایر علوم توجه نمایید: مثلث انواع و اقسامی دارد، مانند مثلث متساوی الاضلاع، مثلث قائم الزاویه و مثلث متساوی الساقین.

هر یک از این مثلث ها برای خود قوانین ویژه ای دارند که با مثلث دیگر متفاوت است؛ در عین حال، همه این مثلث ها قوانین واحد و یکسانی نیز دارند؛ مثلاً مجموع زوایای همه مثلث ها ۱۸۰ درجه است. قوانین ویژه این مثلث ها به این دلیل است که یکی متساوی الاضلاع، دیگری متساوی الساقین و سومی قائم الزاویه است. اما قوانین مشترک و واحد به خاطر آن است که همگی مثلث هستند.

تمام موجودات جهان نیز با همه گوناگونی و تنوع، در یک حقیقت مشترک اند و این حقیقت، همان هستی و موجودیت آنهاست. این موجودات به دلیل همین ویژگی های مشترک، قوانین عام و مشترکی نیز دارند و فلسفه درباره این حقیقت عام و مشترک بحث می کند.

تفکیک

قبل از پرداختن به موضوع فلسفه، سؤال های زیر را به دقت مطالعه کنید و ببینید آیا می توان گفت برخی از آنها تفاوت خاصی با دیگر سؤال ها دارند؟ آنها را در دسته «الف» و بقیه را در دسته «ب» قرار دهید.

ردیف	سؤال ها	الف	ب
۱	دلیل پیدایش انقلاب صنعتی در اروپا چه بود؟		تاریخی
۲	آیا تنها جهان موجود، همین جهان مادی و طبیعی است؟	فلسفی	
۳	خداوند چند رکعت نماز را بر ما واجب کرده است؟		فقهی
۴	دلیل حمله اسکندر مقدونی به ایران چه بود؟	تاریخی	
۵	آیا هر چیزی دارای علت است؟	فلسفی	
۶	آیا زیبایی وجود دارد یا ساخته ذهن ماست؟	فلسفی	
۷	پیر شدن سلول ها اثر کدام عامل شیمیایی است؟		شیمی
۸	آیا پدیده ها می توانند به اختیار خود موجود شوند؟	فلسفی	

۱- علوم ریاضی، شیمی و اخلاق درباره چه موضوعی بحث می کنند؟

هر علمی درباره موضوع خاصی بحث می کند. دانش ریاضیات درباره مقدار و کمیت است. شیمی درباره ساختمان مواد و ترکیب میان آنهاست. اخلاق درباره چگونگی کسب فضیلت ها و دوری از بدی ها است. ^۱ سایر علوم نیز هر کدام به موضوعی خاص از میان موضوعات جهان و زندگی انسان می پردازند و بحث می کنند.

اما فلسفه این گونه نیست. ^۲ فلسفه درباره یک موجود خاص بحث نمی کند، بلکه به بررسی اصل وجود و حقیقت جهان، طبیعت و انسان می پردازد. فیلسوف درباره آن دسته از ویژگی های موجودات صحبت می کند که مربوط به هستی و موجودیت آنهاست. به همین خاطر، مباحث فلسفی پایه و اساس مباحث سایر علوم به شمار می آیند. ^۲

۲- موضوع فلسفه چیست و فیلسوف در مورد چه اموری کاوش می کند؟

۲. استفاده از روش عقلی و قیاسی

تفکر

به این مسئله‌ها توجه کنید:

۱. مجموعهٔ زوایای مثلث چند درجه است؟ 180 درجه، استدلال قیاسی
 ۲. چرا هوا معمولاً در زمستان سرد می‌شود؟ استدلال استقرایی و تجربی
 ۳. چرا در اکثر کشورها طلاق افزایش یافته است؟ استدلال استقرایی و تجربی
 ۴. آیا هر حیاتی پایانی دارد؟ استدلال قیاسی
 ۵. آیا جهان ابتدا و انتها دارد؟ استدلال قیاسی
- همان‌طور که در کتاب منطق آموخته‌اید، برای رسیدن به علم معمولاً از روش‌هایی چون تجربه و استقرا و نیز قیاس استفاده می‌شود. توضیح دهید که دربارهٔ هر کدام از این مسئله‌ها با کدام روش می‌توان تحقیق کرد و به نتیجه رسید.

1- روش حل مسائل فلسفی چگونه است؟

برای کسب دانش در علوم مانند فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، اقتصاد و جامعه‌شناسی از روش‌های تجربی استفاده می‌کنیم. اما در مسائل فلسفی که به اصل و اساس جهان و انسان مربوط هستند، نمی‌توان از حواس یا آزمایش بهره برد و یا از ابزاری مانند میکروسکوپ و تلسکوپ کمک گرفت. در این موارد فقط باید به توانایی عقل و استدلال‌های عقلی تکیه کرد و با تفکر و تعقل و تجزیه و تحلیل دانسته‌ها به حل مسئله و کشف مجهول نزدیک شد.^۱ مسائل فلسفی، از جهت روش، مانند مسائل ریاضی هستند که استفاده از حواس و ابزار به حل آنها کمک نمی‌کند و فقط با عملیات فکری و استدلالی باید به جواب مسئله‌ها دست یافت.^۲

برای روشن شدن بهتر روش تفکر فلسفی، به یک نمونه توجه کنید:

آیا عالم طبیعت آغازی دارد یا بی‌آغاز است و از ازل بوده است؟ اگر کسی یکی از این دو فرض را بپذیرد و مثلاً بگوید جهان آغازی دارد، ما از او دلیل می‌خواهیم و او باید دلیل معتبر و عقلانی بیاورد تا ما ادعایش را قبول کنیم. او نمی‌تواند بگوید چون اکثر مردم معتقدند که جهان آغازی دارد، پس این نظر درست است. همچنین نمی‌تواند بگوید من آغاز جهان را با ابزارهای علمی مشاهده کرده‌ام و بنابراین، چنین نظری درست است. حتی آنچه امروزه درباره «انفجار بزرگ» یا بیگ‌بنگ می‌گویند، آغاز جهان به معنی واقعی نیست، زیرا در آن نظریه هم فرض بر این است که چیزی بوده که در آن انفجاری صورت گرفته است. به تعبیر دیگر، آن نظریه دربارهٔ این مرحله از جهان است که ما آن را مشاهده می‌کنیم. پژوهش‌های تجربی، تاریخی، نقلی، ذوقی و ادبی، به حوزه‌های دیگر دانش، مثل علوم طبیعی، تاریخ، دین، ادبیات و عرفان تعلق دارند و نمی‌توانند در حوزهٔ مسائل و پرسش‌های فلسفی کاربرد داشته باشند.

2- مسائل فلسفی از جهت روش، مانند مسائل کدام علم است؟

۱ کدام یک از افراد زیر بیشتر اهل تفکر فلسفی است؟

الف) کسی که پاسخ فیلسوفان در ارتباط با سؤالات اساسی را به خوبی آموخته و توضیح می‌دهد.
 ب) کسی که در آرای فیلسوفان می‌اندیشد و دلایلی را که به نظر خودش محکم است، انتخاب و ارائه می‌کند.

۲ برای درست فکر کردن و قرار گرفتن در مسیر درست تفکر فلسفی نیاز به برداشتن گام‌هایی است. این گام‌ها به صورت نامرتب قرار گرفته‌اند؛ با توجه به نظر خود، آنها را به ترتیب بازنویسی کنید.

۳ ارائه استدلال صحیح

۴ داشتن معیار برای پذیرش پاسخ

۱ آگاهی از مجهولات و ندانسته‌های خود.

۲ نکات اساسی مربوط به هر یک از عناوین درس را

استخراج و در جدول روبه‌رو یادداشت کنید. سپس یادداشت‌های خود را با دیگران مقایسه نمایید.

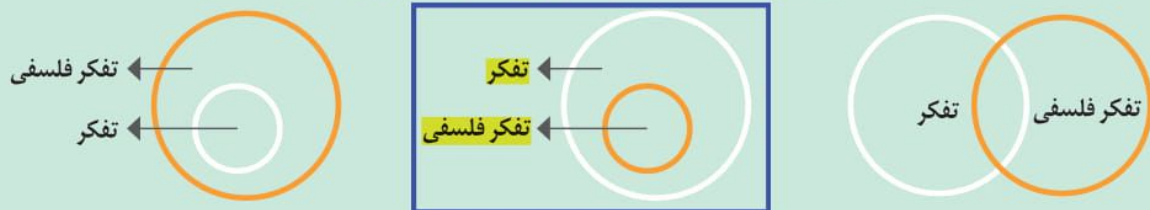
۴ اگر بخواهیم رابطه «تفکر» با «تفکر فلسفی» را

به صورت دو دایره ترسیم کنیم، این دو دایره به

شکل کدام یک از صورت‌های زیر خواهد بود، چرا؟

چون تفکر عام تر از تفکر فلسفی است

عنوان	نکات اساسی
ویژگی فلسفه	در فلسفه از استدلال قیاسی استفاده می‌کنیم
موضوع فلسفه	بنیادی، ترین و نهادهی، ترین موضوعات جهان و انسان است
لفظ فلسفه	ریشه یونانی دارد و عربی شده. کلمه فیلسوفیا است
تفکر	واسطه رسیدن انسان از مجهولات به معلومات



۵ در میان عبارات‌های زیر، عبارات‌های صحیح را انتخاب کنید.

الف) تفکر فلسفی، تفکر در حوزه فطرت اول و فلسفه تفکر در حوزه فطرت ثانی است، غلط

ب) تفکر دو قلمرو دارد؛ تفکر در حوزه فطرت اول و تفکر در حوزه فطرت ثانی، صحیح

ج) تفکر فلسفی و فلسفه، هر دو در حوزه فطرت ثانی قرار می‌گیرند، صحیح

د) در فلسفه هم تفکر فلسفی صورت می‌گیرد، اما به شکل نظام‌مند و تخصصی، صحیح

ه) کسی که به تفکر فلسفی رسید، دیگر نیازی به تفکر در حوزه فطرت اول ندارد، غلط

۶ فلسفه، از چه جهت با ریاضیات اختلاف دارد و از چه جهت مشترک است؟

از جهت موضوع مختلف